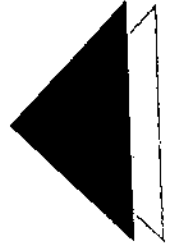


پژواک



نقدهای منتشره در شماره‌های پیشین کتاب ماه بازتاب‌های گوناگونی داشته است. از آن جمله سه تن از نویسندگانی که کتاب‌هایشان مورد نقد قرار گرفته بود، یادداشت‌هایی برای ما ارسال کرده‌اند که ضمن تشکر از آنان، مطالبشان را بی‌کم و کاست درج می‌کنیم.

جوابیه محمدرضا سرشار به نقد کتاب نردبان جهان

جناب آقای مهدی جوانی، سردبیر محترم کتاب ماه جناب آقای سید علی کاشفی خوانساری، دبیر محترم بخش نقد و بررسی مجله

با سلام، یکی دو هفته پیش، دوستی، به طور کاملاً اتفاقی مرا دید، و از نقدی که در شماره ۶-۷ جریده شما در مورد کتاب نردبان جهان - از من - چاپ شده بود، با خیرم کرد. سپس نیز لطف فرمود و آن شماره مجله را در اختیارم قرار داد.

هنگامی که نقد مذکور را خواندم، به نکاتی در آن برخوردیم، که احساس کردم در میان گذاشتن آنها با مخاطبان و دست اندرکاران کتاب ماه و نیز نویسنده محترم آن نقد، می‌تواند مفید باشد. به همین سبب، بر آن شدم که آن موارد را بنویسم و برای شما بفرستم. اما درخواست مصراانه‌ام این است که این مطلب، بی‌کم و کاست و تغییر به چاپ برسد.

لازم به اشاره است، که ترتیب و سبب بیان این نکات، دقیقاً تابع ترتیب و سیر به کار گرفته شده در نقد پیشگفته است. بنابراین، اگر احیاناً منطقی و قاعده خاص و روشنی در آن به چشم نمی‌خورد، گناه آن، بر گردن من نیست.

۱. نویسنده محترم نقد، خود را مصطفی ناهید معرفی کرده بود. چنین نامی را پیشتر بر پیشانی نقد یا نوشته چاپ شده دیگری در مطبوعات ندیده بودم و از دوستان اهل قلم نیز چیزی درباره‌اش نشنیده‌ام. لذا مشکوک شدم که نکند نام واقعی نویسنده این نقد چیزی دیگر است؛ و منتقد، به هر دلیل، از افشای نام واقعی خود نگران است؛ و از اسم مستعار مصطفی ناهید، سیر و استتاری برای پوشاندن مقاصد نهانی خود، ساخته است.

زیرا - اگر این حدس من درست باشد - لاقلاً در شرایط فعلی کشور و در ارتباط با نوشتن نقدی بر یک کتاب داستان نوجوانان، نیازی به مخفی نگاه داشتن نام واقعی خود نیست. به خصوص که من نیز نه پشتم به طبقه و صنف و مقامات یا جریان و باند و مطبوعاتی

محکم است و نه خودم آن قدر ترستا کم، که منتقدی، به واسطه نوشتن نقدی بر یک کتابم، این مقدار احساس نگرانی، و نیاز به پرهیز کند.

بنابراین، چاره‌ای نمی‌ماند، جز این که بر اساس آن قراین و شواهدی که منجر به ایجاد آن حدس در ذهنم شده بود، نسبت به شخص محترم نویسنده آن نقد و نیز کس یا کسانی که با علم به این موضوع، موجبات چاپ شدن آن نقد را فراهم آوردند، دچار سوءظن شوم. زیرا اگر به راستی، در پشت پرده، خبرهایی نیست، چه دلیلی برای مخفی نگاه داشتن نام (هویت) واقعی منتقد؟! ضمن آنکه، همه می‌دانیم که، یکی از مهمترین اصول برای اعتماد اولیه به یک نقد - لاقلاً برای مخاطبان عادی - تقوای نویسنده آن است. و منتقدی که حاضر به گذاشتن نام واقعی خود پای نقدش نیست، یا از کشف هویت واقعی خود توسط صاحب اثر و خوانندگان نقد می‌ترسد (که در این صورت، باید تحقیق کرد که چرا؟)؛ یا از صحت، استناد و استحکام نقد خود مطمئن نیست؛

و یا اینکه دچار هر دووی این مشکل‌هاست. بر همین اساس، مخاطبی که به جعلی بودن نام منتقد پی برده باشد، از همان ابتدا، نمی‌تواند به چنین منتقدی و نقد او، اعتماد کند.

باز بر همین مبنا بود که من، خود، زمانی که سردبیری مجله سوره نوجوانان و سپس مدتی کوتاه، عضویت در شورای سردبیری مجله ادبیات داستانی را داشتم، در مورد نقد، هرگز اجازه نمی‌دادم که کسی از نام مستعار استفاده کند. و در پاسخ کسانی که ترس شخصی خود را از صاحب اثر مورد نقد مطرح می‌کردند نیز می‌گفتم: یکی از شرایط اولیه برای ورود به وادی نقد، داشتن شهامت و جریزه است. اگر این شرط را ندارید، بهتر است که از همان ابتدا، وارد این قلمرو نشوید، و آن را به مردان میدانش واگذارید. ضمن آنکه، وقتی تقریباً همه ارزش‌های نهفته در یک اثر - و از طریق آن، صلاحیت هنری و ادراکی نویسنده آن - در تیراژی چند هزاره؛ مورد تردید و تشکیک قرار می‌گیرد، این،

کمترین حق نویسنده است که بداند این مطالب، از سوی چه کسی بیان شده‌اند.

البته - با آنکه این موضوع، ممکن است ظاهراً به زیان من تمام شود - صمیمانه امیدوارم بتوانید با دلایل مستند، نشان دهید که این حدس من در مورد نام منتقد محترم «نردبان جهان» اشتباه بوده است، که در آن صورت، پیشاپیش از شما و ایشان، پوزش می‌خواهم. اما در آن صورت هم، حداقل فایده این تذکر می‌تواند این باشد که چنانچه در آینده، به موردی از این دست برخوردید، در ارتباط با آن، به این نکات توجه داشته باشید. و می‌دانید که تذکر، غیر از دانستن است. و دانایان نیز، بی‌نیاز از تذکر نیستند.

۲. در ابتدای نقد، آمده است: «ناشر این کتاب را «چاپ اول» معرفی کرده، اما پیشتر کتابی به همین نام از ایشان توسط انتشارات پیام آزادی منتشر شده است.» آقای ناهید، اگر با شتاب کمتر، از همان صفحه کتاب، که در آن، این چاپ آن، «چاپ اول» ذکر شده است، عبور می‌کرد، می‌دید که در مستطیل بالای همان صفحه که مشخصات کاملتر کتاب در آن ذکر شده، قید شده است: «این کتاب، قبلاً بین سال‌های ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲، چهار بار توسط انتشارات پیام آزادی منتشر شده است.»

آنگاه درک این نکته، ساده می‌بود، که - با توجه به آن اشاره و نیز آوردن نشانه و نام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سطور پایین همان صفحه - منظور از ذکر «چاپ اول» در سطرهای بعد، چاپ اول توسط کانون پرورش فکری است و نه این که این، اولین چاپ محض این کتاب است.

۳. در سطرهای بعدی نقد آمده است: «رهگذر که چندی است تلاش کرده ((می‌کند)) تا مضامین دینی فلسفی را دستمایه آثار خود سازد...»

برای اطلاع آقای ناهید (۵) باید بگویم که موضوع طرح مضامین مذهبی، دغدغه همیشگی من - از ابتدای شروع به قلمزنی‌ام - بوده است؛ و دل مشغولی امروز و دیروزم نیست. به طوری که می‌توانم ادعا کنم که تقریباً هیچ اثری از من - چه داستان، چه نقد و چه مباحث نظری مربوط به ادبیات داستانی - منتشر نشده، مگر آنکه، مستقیم یا غیر مستقیم، یا مطالب ارزشی دینی در آنها مطرح شده، یا لاقلاً نگاه حاکم بر آنها، مذهبی بوده است.

به خلاف برخی دیگر از دوستان، من از سال‌ها پیش از انقلاب، با هدایت و لطف خداوندی و بدون هیچ تحمیل بیرونی، اسلام را - در حد فهم و لیاقت خود - دریافتم (نه اینکه مثل بسیاری دیگر، به طور موروثی، بیابم)؛ و تا این زمان نیز، اگر هم شایستگی آن را نداشته بوده باشم که در اعتقادات دینی‌ام پیشرفت کنم، اما بحمد... نسبت به آنها، سست هم نشده‌ام. حتی آشنایی با حضرت امام (ره) و پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی نیز، گمان نمی‌کنم چیزی بر اعتقادات مذهبی من افزوده باشد. هر چند از آن آشنایی و پیروزی، بی‌نهایت خرسند و شاکرم؛ و همیشه خود را وام دار امام و انقلاب می‌دانم و خواهم دانست.

به عبارت دیگر، کسانی که از دور و نزدیک مرا

می‌شناسند، به اتفاق می‌دانند و اقرار دارند که نه در پیش از انقلاب - که مسلمانی و تظاهر به آن، نه تنها فایده‌ای برای کسی نداشت بلکه مشکلات و محذوریتهای خاص خود را به همراه می‌آورد - و نه در پس از انقلاب - به ویژه حالا که برخی، از تظاهر به مسلمانی احساس نگرانی می‌کنند - و در برابر هیچ مقام و گروهی، نه تنها از مسلمانی خود، احساس شرمندگی نگردانند، بلکه همیشه، با تمام وجود، به آن افتخار کرده‌ام و می‌کنم. هر چند می‌دانم که در عمل به دستورات دین، سر تا پا، دچار قصور و تقصیر و گناهیم. سندی و مدرک اگر می‌خواهید، نگاه کنید به کتاب‌های منتشر شده از من؛ از همان سال‌های قبل از انقلاب تا کنون. از «اصیل آباد» و «اگر بابا بمیرد» بگیرید که در اردیبهشت یا خرداد ۱۳۵۷ (قبل از پیروزی انقلاب) منتشر شدند، تا آنچه که در بعد از انقلاب - چه در قالب کتاب و چه مصاحبه - از من انتشار یافت. (برای نمونه، یک مصاحبه‌ام که در سال ۱۳۵۹، در کتاب کودک و نوجوان چاپ شده است).

۴. آقای ناهید^(۲)، در دنبالهٔ مطلبش اظهار داشته است: «گرایش به دین و مفاهیم بنیادی عقلانی در ادبیات کودک و نوجوان، از حوزه‌های آکنده از خلأ و کاستی است که با توجه به پیچیدگی‌های موجود در آثار ادبی و حساس بودن مضامین فکری فلسفی هنوز در این عرصه تا مقصد فاصله بسیاری دیده می‌شود». این عبارت کوچک، خود به تنهایی، دچار چند اشکال و ابهام محرز است:

«آکنده از خلأ و کاستی»، حاوی نوعی تناقض منطقی است. منظور از «پیچیدگی موجود در آثار ادبی» اصلاً روشن نیست. (کدام پیچیدگی؟ در کدام دسته از آثار ادبی؟) رابطه «عرصه» و «مقصد» چیست؟ (ظاهراً منظور «مسیر» و «مقصد» بوده است.)

(این، تنها مورد اشکال و نارسایی بیان در این نقد نیست. اما من بنا ندارم که وارد جزئیات این موارد شوم. این نمونه و برخی نمونه‌های دیگر را هم که می‌آورم، برای این است که بگویم: کسی که آن همه داد سخن دربارهٔ ضعف و اشکال‌های نثری یک اثر می‌دهد، لاقلاً باید بتواند یک متن سادهٔ دو صفحه‌ای مجله‌ای را، به فارسی روشن، و بدون لغزش و اشکال‌های محرز بنویسد. در غیر این صورت، صلاحیت خود را برای اظهار نظر دربارهٔ این مقوله، دچار تشکیک می‌کند.

۵. منتقد شما، سپس به محتوا و درون‌مایهٔ «نردبان جهان» پرداخته، و در این باره، نوشته است: «متأسفانه کاستی‌های موجود در ادبیات دینی را صرفاً با فرم‌های ادبی نمی‌توان پر کرد. دانستن فن نویسندگی تنها یک ابزار است اما فهم دقیق موضوعات فکری فلسفی دینی و برداشت صحیح از رویدادها نیز سهم بزرگی از کار را به خود اختصاص داده است.

«پرداختن به موضوع «هستی» و نیز خلقت جهان بدون درک و دریافت منطقی یا حقیقت امر رفتن به آسمان است. آن هم با نردبانی چوبی و متزلزل که جز سقوط صعودکننده را در بر نخواهد داشت.» خوب بود قبل از چاپ این نقد، از آقای ناهید^(۲) می‌پرسیدید که منظورش از «کاستی‌های موجود در

ادبیات دینی را صرفاً با فرم‌های ادبی نمی‌توان پر کرد» چیست؟ اگر منظور از ادبیات دینی، آثار ادبی‌ای هستند که با محور قرار دادن درون‌مایه‌های مذهبی به نگارش درآمده‌اند، که این عبارت ایشان، کاملاً مغلو و بی‌معنی است. اگر هم - پس از همراه شدن منتقد با نقدش و دادن توضیح راجع به این مورد آن - معلوم شود که منظورش از ادبیات دینی، مضامین مذهبی‌ای هستند که قابلیت آن را دارند که محور آثار ادبی قرار گیرند؛ که اولاً چنین چیزی، از آن عبارت، قابل برداشت نیست. در ثانی، به فرض که آقای ناهید^(۲) چنان ادعایی داشته باشد، باید به ایشان گفت که «دوست عزیز، اشتباه می‌کنی! به خلاف تصور شما، در مضامین مذهبی، کاستی‌ای نیست.»

بعد هم، لازم بود که به ایشان می‌گفتید: دانستن فن نویسندگی، علی‌القاعده، ابزار نیست. بلکه یک مقدمه و شرط اولیهٔ لازم برای مبادرت به این کار است. آن وقت، من هم به این ایرادها اضافه می‌گردم: دوست علاقه‌مند به نقد؛ از کجا فهمیدی که من (محمدرضا سرشار)، به زعم شما، «بدون درک و دریافت منطقی با حقیقت امر [!]» به موضوع مورد اشاره به «نردبان جهان» پرداخته‌ام؟

نگارنده، در پانوشتهٔ صفحهٔ آخر داستان (ص ۳۸) آورده است: «اصل این داستان، بر اساس حدیثی بیان شده از پیامبر اسلام (ص)، نقل شده در کتاب تحف العقول است.»

الفبای نقد چنین داستان‌هایی - که من خود نیز از سال‌ها پیش، به طور عملی و نظری، در نقدها و مقاله‌هایم، به روشنی، آنها را به علاقه‌مندان به نقدنویسی، آموزش داده‌ام - این است که نخست به منبع و مأخذ اصلی اثر مراجعه شود. سپس اثر ملهم یا اقتباسی یا... با مأخذ اصلی مقایسه شود. آنگاه، اگر مغایرات و اشتباه محرز در آن اثر مشاهده شد، به طور مستند، بر نویسنده، خرده گرفته شود.

در این صورت، البته، استفاده از قدری طنز و نکته‌پردازی - و نه تکه‌برانی - در بیان از منتقد، قابل پذیرش است. اما به شرط آنکه او واقعاً ذوق و استعداد این کار داشته باشد!

۶. منتقد شما، سپس به نثر نردبان جهان پرداخته است:

«رهگذر در نردبان جهان تلاش می‌کند تا باز از زبان و نثر رایج در دیگر آثارش وام بستاند اما در اینجا در دام پیچیدگی‌های زبانی و بازی‌های آن گرفتار می‌شود. این مشکل ناشی از انتخاب نکردن زبانی واحد برای بیان اثر است.»

«راوی خود را به دست حوادث داستانش سپرده و زبان و یکدستی بایسته آن را فراموش کرده است. زبان «نردبان جهان» گاه در شلوغی و شاخه به شاخه شدن‌هایش و به کارگیری ترکیبات زیاد و تکراری از زبان و قالب داستان فاصله گرفته، اثر را تا سرحد یک قطعه ادبی و انشای ادیبانه پایین آورده است.

«نداشتن زبانی ساده و روان که از ابتدایی‌ترین و ضروری‌ترین مشخصه‌های یک اثر محسوب می‌گردد، سایر جنبه‌های نردبان جهان را تحت الشعاع قرار داده

است.

منظور از یکدستی زبان و نثر، تغییرات بدون دلیل و غیر منطقی با حوادث شخصیت‌ها و فضای داستان است.»

اول اینکه: سادگی زبان، تا کنون از سوی هیچ صاحب نظری، به عنوان ضرورت یک اثر ادبی ذکر نشده است.

در ثانی: واقعیت این است که در بخش اولیهٔ داستان، به سبب تفاوت زمان و مکان و فضا با بخش دوم، زبان اثر، آگاهانه، قدری متفاوت با قسمت بعدی آن، انتخاب شده است.

منتقد شما، از نثر این بخش، تعریف کرده است - و این، در واقع، اولین و آخرین تعریفش از این کتاب است - که در همین اندازه هم جای تشکر دارد. ولی او، بلافاصله، نوشته است: «اما کل داستان فاقد وحدت زبانی و نثر است.»

مطالبی که آقای ناهید^(۲) راجع به نثر داستان گفته است، جای چون و چرای بسیار دارد. مثلاً، به فرض که - به زعم ایشان - من واقعاً هم «در دام پیچیدگی‌های زبانی و بازی‌های آن گرفتار» شده باشم، «این مشکل» چه ارتباطی با «انتخاب نکردن زبانی واحد برای بیان اثر» دارد؟!

برای مثال، آیا نمی‌شود برای نوشتن اثری، زبانی واحد نیز به کار گرفته شده باشد، اما در عین حال، آن زبان واحد، پیچیده و... هم باشد؟

من مقاله‌ای نسبتاً جامع و - در زمان انتشار خود - نسبتاً نو، راجع به نثر داستان در «بچه‌های مسجد» منتشره در سال ۱۳۶۶ داشتم، که بعدها نیز آن را در جلد اول «الفبای قصه‌نویسی» آوردم؛ و به نظر می‌رسد که آقای ناهید^(۲) هم آن را خوانده باشد. زیرا در جایی از نقدش اشاره کرده است «که منظور از یکدستی زبان و نثر، تغییرات بدون دلیل و غیرمنطقی با حوادث و شخصیت‌ها و فضای داستان است.» اما نمی‌دانم چرا این نکتهٔ درست آموخته‌اش را، در هنگام نقد نثر داستان - بلافاصله - فراموش می‌کند؛ و به مواردی ایراد می‌گیرد که یا اصلاً ایراد نیستند، یا حداکثر، دقیقاً منطقی با همین اصل مورد قبول و تأکید خود من در آن مقالهٔ پیش گفته‌اند.^۲

اما از اینها که بگذریم، نثر «نردبان جهان»، به نظر خود من و دیگر دوستیان اهل فنی که داستان را خوانده‌اند، نه پیچیده است، نه نایکدست است، نه شلوغ است، و نه در آن، از شاخه‌ای به شاخهٔ دیگر پریدن وجود دارد.

بله؛ نثر آن، متفاوت با نثر داستان‌هایی با مضامین امروزی انتخاب شده است. اما این انتخاب، به ضرورت زمان، مکان، موضوع و قالب داستان صورت گرفته؛ و انتخابی درست و بجاست. (چون در مورد همین مقوله نیز، در آن مقالهٔ پیش گفته راجع به نثر داستان، به تفصیل و مستدل، داد سخن داده‌ام. به تکرار مکررات نمی‌پردازم؛ و آقای ناهید^(۲) و دیگر علاقه‌مندان را، به همان نوشتهٔ ارجاع می‌دهم.) از جمله، آن ایرادی که منتقد شما به استفاده از او را در یکی از عبارات گرفته است، کاملاً ناوارد است، و ایشان اگر اطلاعاتی قدری

بیشتر از دستور زبان می‌داشت، می‌دانست که این، اشکال نیست، و از قضا، کاملاً هم درست و بجا هست. به عکس؛ در غیر این صورت، عبارت، دچار اشکال نگارشی می‌شد. همچنان که ایشان، اگر تفاوت نثر داستان با نثر مقاله و... را درست می‌دانست هرگز عبارت «روزها می‌رفتند و...» را به عنوان یک نثر غیرداستانی (نثر قطعه) مطرح نمی‌کرد و مورد ایراد قرار نمی‌داد. چه، از قضا، این بخش از نوشته، به فنی‌ترین شکل ممکن - در بافت این داستان - گذر و توالی زمان را به خواننده، القا می‌کند.

۷. آقای ناهید، آنگاه به «صفحه‌آرایی ناقص و غیر فنی که بخش از اثر را سفید رها کرده تا بر قطع اثر افزوده شود و تصویرگری غیر تخصصی و نامناسب با متن» کتاب اشاره می‌کند، و از این بابت نیز کتاب را مردود می‌شمارد.

من در این نوشته، در مقام پاسخ‌گویی به ایرادهای نام‌برده به این جنبه از کتاب نیستم. اما تذکر این نکته را لازم می‌دانم که کاش آقای ناهید^(۶) سوابق تحصیلی یا علمی یا آشنایی خود را با مقوله تصویرگری و صفحه‌آرایی کتاب ذکر می‌کرد، تا خواننده ناآشنا با این مقوله‌ها، می‌توانست حتی بدون مشاهده دلیل علمی یا لاقط منطقی از سوی ایشان، فتوایش را در این مورد، چشم بسته، بپذیرد. در غیر این صورت، لازم بود دلایل کامل خود را برای این رد و نفی‌ها ذکر می‌کرد، تا از طریق قانع ساختن مخاطب نقد، ادعای خود را بر کرسی بنشانند. و گرنه، اصلاً نمی‌بایست وارد این بحث می‌شد. تنها دلیلی که ایشان - آن هم به شکلی کلی گویانه - در این ارتباط ذکر کرده‌است، رها شدن بخشی از کتاب - و نه به تعبیر آقای ناهید^(۶)؛ اثر - به صورت سفید است. حال آنکه در حالت عمومی، وجود حاشیه‌ها و فضا‌های سفید متناسب، در کتاب‌هایی خاص، نه تنها اشکال محسوب نمی‌شود، که ضرورت دارد. اگر هم بتوان در برخی از کتاب‌ها، بر آن ایراد گرفت، این ایرادگیری از زاویه و مقوله‌ای دیگر خواهد بود.

اما از اینها که بگذریم، این منتقد بی‌باک، چه طور هنوز معنی درست قطع کتاب را نمی‌داند، و آن را با حجم و ضخامت کتاب یکی می‌گیرد؟! لاقط سردبیر و مسؤول محترم بخش نقد کتاب ماه هم نمی‌توانستند این نکته را، قبل از چاپ نقد، به ایشان تذکر دهند؟! (گویا در مورد چاپ این نقد، شتاب، همگانی بوده‌است!)
۸. در ادامه همان مطلب، آقای ناهید^(۶) اظهار داشته است که این داستان، «به یقین قابلیت تبدیل شدن به [یک کتاب را ندارد]» و پس از حذف موارد مورد نظر ایشان، «در واقع آنچه می‌ماند می‌تواند قصه کوتاهی آن هم در جریده‌ای باشد».

از نارسایی و نقص بیان در این عبارت می‌گذرم. اما در پاسخ منظوری سلیس آقای ناهید از این اظهارات، باید بگویم: اولین طرح‌کننده و شارح این موضوع که چه داستان‌هایی قابلیت تبدیل شدن به یک کتاب مستقل را دارند و کدام‌ها نه، خود من - آن هم از ده - پانزده سال پیش - هستم. بنابراین، به ایشان می‌گویم که، این داستان، با وجود حجم کمش، قابلیت تبدیل شدن به یک کتاب مستقل را داشته‌است. ضمن آنکه، درست

است که خود من، شاید اولین کسی بودم که از سال‌ها پیش، در نقدها و مقاله‌های متعددی، به لزوم برقراری نسبی صحیح بین متن و تصویر در کتاب‌های کودکان و نوجوانان پرداخته و از استفاده افراطی و نابجا از تصویر در برخی از کتاب‌ها انتقاد کرده‌ام، اما در همان نوشته‌ها، موارد استثنایی هم قایل شده‌ام.

۹. آقای ناهید^(۶)، در نقد بی‌ساختار و در واقع پریشان خود (منطق و ساخت واقعی حاکم بر این نقد، هر چه پیش آید خوش آید است)، یک بار دیگر به درون مایه «نردبان جهان» رجعت کرده، و نوشته‌است: «جهان بینی رهگذر در نردبان جهان، بیشتر بر کفه «شر و تباهی» سنگینی می‌کند تا خیر و نیکی عناصر در طبیعت؛ لذا عناصر با یکدیگر سرناسازگاری دارند».

«جهان در نردبان جهان جز مظهر سرکشی و نافرمانی و مجازات نیست. متأسفانه «رشد و آگاهی به خود» عامل سرکشی و نافرمانی تلقی می‌شود».

به این ایرادها می‌توان از چند جنبه، پاسخ گفت، و آنها را مردود شمرد:

نخست اینکه، محتوا و قالب - همان طور که دیگر هر مبتدی این وادی می‌داند - ارتباط تنگاتنگ با یکدیگر دارند. یعنی هر قالب و گونه داستانی، مناسب برای بیان درون‌مایه‌هایی خاص است. در مقابل نیز، برای خود، خصایص و قانون‌مندی‌هایی دارد، که آن‌ها را بر درون مایه مورد نظر، تحمیل می‌کند.

همچنان که در مقاله مفصل نکته‌هایی کلیدی برای نقد یک داستان^۴ نیز با توضیحات کافی آورده‌ام، قدم اول برای فهم و نقد یک داستان، شناختن مکتب، قالب و نوع ویژه داستانی‌ای است که اثر، در چارچوب آن نوشته شده‌است. و بدون شناختن آن مکتب، قالب و نوع، و این خصایص مهم اثر، هیچ‌کس حق ندارد وارد نقد داستانی شود. و اگر به جای این پاسخ‌نامه، یک مناظره حضوری با آقای ناهید^(۶) می‌داشتم، به مخاطبان نشان می‌دادم که ایشان یا اصلاً درباره این وجه داستان مورد نقد خود فکر نکرده، و یا اگر هم در این باره اندیشیده، راه به جایی نبرده‌است!

پاسخ دیگر به این ایراد، می‌تواند این باشد که آقای ناهید^(۶)، به دلایلی که بر من چندان آشکار نیست، نخواسته یا نتوانسته است به پیام کاملاً آشکار و روشن و حتی مؤکد این داستان - به اعتقاد خودش - کوچک، پی ببرد. و گرنه، جای ذره‌ای شبهه و تردید نیست که آنچه در نردبان جهان نفی شده‌است، رشد و آگاهی نیست، بلکه غرور و خود بزرگ بینی الهام شده از سوی نفس اماره‌است. چیزی که من، جدا از تأکید کافی در متن (چه در بخش اول و چه در بخش دوم کتاب)، حتی با حروف به کار رفته در نوشته نیز، آن را نشان داده‌ام؛^۵ و علاوه بر آن، با آوردن شعری از حضرت مولوی در پایان کتاب و انتخاب نام اثر بر اساس همان شعر و درون مایه، باز بر آن تأکید کرده‌ام:

نردبان این جهان، ما و منی است.

عاقبت این نردبان افتادنی است.

لا جزم آن کس که بالاتر نشست،

استخوانش سخت تر خواهد شکست.

حال، اگر آقای ناهید^(۶) متوجه این درون مایه روشن

و محکم شده و باز هم به طرح آن ایرادها پرداخته‌است، پس باید مشکل را در جهان بینی ایشان دانست، نه من نویسنده. زیرا از دیدگاه درست، جای کمترین شبهه و ایرادی در مورد صحت و استحکام چنین درون مایه‌ای نیست.

اما به فرض که هیچ یک از دو پاسخ پیشین نیز وجود نمی‌داشت، باز پاسخ دیگری بود. که خود به تنهایی، برای یک منتقد، دارای اعتقادات دینی، کافی بود؛ و راه را بر هر گونه تردید و انتقادی از سوی وی - در این ارتباط - می‌بست.

بیشتر در بند ۵ این پاسخ نامه نیز اشاره کردم که صفحه آخر کتاب نردبان جهان، ذکر شده است که «اصل این داستان، بر اساس حدیثی بیان شده از پیامبر اسلام (ص)، نقل شده در کتاب تحف العقول است».

به عبارت دیگر، در نردبان جهان، اگر هم - به زعم آقای ناهید^(۶) - جهان بینی‌ای مطرح است، این جهان بینی، جهان بینی رهگذر نیست، که آن طور مورد تهاجم قرار گرفته و مردود اعلام شده‌است. جهان بینی پیامبر بزرگ اسلام (ص) و خدای دانای بلند مرتبه است.

به این ترتیب، بی‌بر و برگرد، می‌توان چنین تلقی کرد که آقای ناهید^(۶)، در واقع چون جسارت به زیر سؤال و انتقاد کشیدن و رد و نفی خدا و پیامبر (ص) او را نداشته، به رهگذر بنده خدا پیله کرده‌است، تا در واقع - مثلاً به صورت غیر مستقیم - نظر آن وجودهای مقدس را نفی و رد کند!

۱۰. آنچه به عنوان ایراد راجع به دو وصف متفاوت از کوه در داستان آمده است، مربوط به تفاوت نظرگاه نسبت به یک پدیده واحد (کوه) در آن دو مورد متفاوت است.

۱۱. سرانجام، آقای ناهید^(۶) جمع‌بندی و حکم نهایی سهمگین خود را درباره نردبان جهان اعلام کرده است:

«نردبان جهان از ضعف آغاز می‌شود و به سیاهی مرگ ختم می‌گردد. خواننده جز یأس و تنهایی و دلزدگی از زندگی و هستی عایدی [چیژی] به دست نمی‌آورد.» با توجه به توضیحاتی که پیش از این آورده شد، باید گفت که این هم کشفی کاملاً بدیع در عرصه ادبیات نوجوانان پس از انقلاب است؛ که باید در تاریخچه این ادبیات، به نام ایشان ثبت شود. ضمن آنکه باید در صلاحیت داوران جشنواره کتاب کودک و نوجوان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان آن دوره‌ای که به این کتاب، بنا به دلایلی کاملاً متضاد با دلایل آقای ناهید^(۶) دیپلم افتخار دادند، و نیز شورای بررسی کتاب فعلی کانون، که چنین کتاب‌های خطرناک و مخزبی را برای نسل آینده‌ساز کشور، تصویب و توصیه می‌کنند، کاملاً شک کرد!

۱۲. آقای ناهید^(۶) به همین مقدار نیز اکتفا نکرده است؛ و برای آنکه کمترین شبهه‌ای در مورد بد و غیرقابل استفاده بودن نردبان جهان باقی نگذارد، زیر عنوان پارهای از اشتباهات دیگر، راجع به زیون گشتن مرگ «در حالی که حیات و زندگی ادامه دارد» و ایستادن (به جای نشستن) بر تخت غرور و تناسب نداشتن

صفت عمیق با رنگ، در این داستان، اشاره کرده است. زیبونی مرگ در این مرحله، زیبونی درونی (زوانی) است؛ تا روز قیامت، که زمان ناپودی و زیبونی واقعی آن فرا برسد. استفاده از ایستادن به جای نشستن بر تخت غرور، عملی مبالغه آمیز و برخاسته از نهایت غرور است. استفاده از صفت عمیق برای رنگ آب (لاجوردی عمیق) نه تنها اشکالی ندارد، که بسیار هم بجا و درست و حس برانگیز است.

در پایان، از این که به چاپ کامل این پاسخ نامه اقدام کردید، ضمیمانه از شما تشکر می‌کنم، و امیدوارم این سنت حسنه، به همه مطبوعات ما سرایت یابد. ضمن آنکه آرزو می‌کنم عزیزان علاقه مند به ورود در وادی نقد، با توشه علمی ای سنگین تر و دقت نظری بیشتر، به این کار بپردازند. یا لاقول، آثاری را برای نقد انتخاب کنند، که در حیطه دانش فنی آنان بگنجد.

والسلام علی من اتبع الهدی

۷۷/۴/۱۶ - تهران

محمد رضا سرشار (رهگذر)

پانوش:

۱. چه اشکالی دارد که من ایشان را آقا خطاب کنم؟! قرار نیست که همه مثل هم باشند!
۲. به ایشان توصیه می‌کنم یک بار دیگر - و این بار با دقت بیشتر - آن مقاله را بخواند. گرامیان خواننده این سطور را نیز، چنانچه آن مقاله را نخوانده‌اند، به مطالعه آن، دعوت می‌کنم.
۳. در یکی از مقاله‌هایم راجع به نقد، به تفصیل، در مورد وجوب داشتن ساختار و سامان مند بودن نقد، مطالبی بیان داشته‌ام.

بنابراین، از تکرار آنها خودداری می‌کنم.
۴. مندرج در مجله سوره نوجوانان و سپس القاب قصه‌نویسی (جلد ۲).

۵. در کتاب، مشکل هر پدیده - و نه با تعبیر نادرست آقای ناهید^(۱)، عنصر - از آنجا آغاز می‌شود که برای من خود، اصالت بیش از اندازه قایل می‌شود، و منشا اصلی و مقام واقعی خود در هستی را فراموش می‌کنم در متن کتاب نیز این من با تاکید (با حروف سیاه) آورده شده است. علاوه بر آن، رشد منفی این من در هر پدیده نسبت به پدیده قبل از خود، یک مرحله شدیدتر است. و این تشدید، با فشاری که در هر بار روی من بیشتر شده (با تکرار ن)، آشکارا نشان داده شده است.

ع البته در صورتی که سخنی و نظری از خداوند یا پیامبر و امامی (س) نقل شود که بتوان با مدرک و سند ثابت کرد که آن سخن و نظر از آنان نیست، بحث، صورت دیگری به خود می‌گیرد. اما آقای ناهید^(۲)، اصلاً وارد این مقوله نشده است. بنابراین راه‌گریزی از این اتهام، برای خود، باقی نگذاشته است.

توضیح کتاب ماه:

آنچه آمد، جوابیه نویسنده محترم جناب آقای محمد رضا سرشار (رهگذر) بر نقدی بود که بیشتر به قلم منتقد محترم جناب آقای مصطفی ناهید بر کتاب «نردبان جهان» درج گردیده است. ما درباره محتوای نقد و جوابیه نقد، اظهار نظری نمی‌کنیم و امیدواریم خوانندگان گرامی به جای دل بستن به نفس اختلاف و هیجانات کاذب ژورنالیستی، به حرکتی علمی، کارگاهی و آموزشی دست بزنند. یعنی ابتدا کتاب «نردبان جهان»، دوم نقد منتقد محترم و

سپس جوابیه نویسنده محترم را بخوانند (اگر تا امروزه نخوانده‌اند) و سپس داوری کنند. در این میان نقش کتاب ماه همچون ورزشگاهی است که برای رقابتی زیبا و آموزنده مهیاست و دخالتی در برد و باخت طرفین ندارد. اما تا آنجا که به کتاب ماه مربوط می‌شود، تذکر دو نکته خالی از فایده نیست:

۱. ما از شماره دوم یا سوم کتاب ماه به این نتیجه رسیدیم که به هیچ وجه از نام‌های مستعار استفاده نکنیم مگر اینکه نام مستعار نویسنده نام همیشگی او در مطبوعات و کتاب‌ها باشد و نه اسمی یک بار مصرف که تنها در یک شماره کتاب ماه و یا انگیزه‌هایی همچون مسئولیت ناپذیری و یا رودربایستی استفاده شود. منتقد محترم جناب آقای مصطفی ناهید پیش از این هم با همین نام مطالبی منتشر کرده‌اند و بنا دارند که از این پس نیز آثارشان را با همین نام منتشر کنند. بنابراین نام ایشان دستاویزی برای ردگم کردن نبوده و نخواهد بود. البته چنین توضیحی در گفت‌وگوی تلفنی با جناب آقای سرشار (رهگذر) نیز به ایشان رسید، اما پیداست که هنوز سوءظن و آزرده‌گی ایشان برطرف نشده است، که امیدواریم چنین شود.

۲. مایل بودیم بخش‌هایی از جوابیه آقای سرشار (رهگذر) را با اجازه خودشان تعدیل کنیم. اما نظر به تصریح ایشان بر چاپ بی‌کم و کاست جوابیه، ناچار، در دوراهی «همه یا هیچ»، همه را بزرگزیدیم تا به عدالت نزدیکتر شویم. امیدواریم باب بحث و تبادل نظر همیشه در کتاب ماه گشوده باشد.

ان شاء الله

جسارت و روانی

فصلی بر اثر پیغمبر و گیلانک
سید سعید هاشمی

- می‌توان به رغم همه حس‌های رمانتیک، این شعر را گونه‌ای حماسه دانست.
- در این شعر ترکیبات جورانه زیبایی به چشم می‌خورد.
- بسیاری از حروف ربط در این اشعار زیاده زاید است.

فصلی بر اثر پیغمبر و گیلانک... سروده، از شاعر جوان سید سعید هاشمی، این شعر به یاد امام و برای نوجوانان هم‌روزه شده است؛ شمری که با دل‌تنگی شروع می‌شود و با دل‌تنگی تمام می‌شود و در این میان به حوادث انقلاب و زندگی امام یا نگاهی شاعرانه

می‌پردازد. زبان این شعر ساده و صمیمی است و خواننده را به راحتی می‌تواند به دنیای شاعر ببرد. این شعر را می‌توان به گونه‌ای حماسی دانست که در آن شاعر برای سنجش انتخاب کرده، غزل - صوری است و این امکان را به شاعر می‌دهد که حس و حال هر دو قالب را انتقال دهد. شاعر شعری را در بحر متقارب سروده؛ یعنی در وزن فعولن فعولن فعول (فعل)، این وزن معمولاً مناسب مثنوی‌های حماسی است، مثل شاهنامه.

شاید بتوان به رغم همه حس‌های رمانتیک، این شعر را گونه‌ای حماسه دانست؛ واگویی‌های لطیف از حماسه‌ای بزرگ، نه فقط «فصلی پر از شعر و گیلانک» که شعر امروز نوجوان شعری است با سمت و سوی رمانتیک و حال و هوایی شدیداً احساسی و انتزاعی. از این رو با اولین نگاه می‌توان بسامد بالای برخی واژه‌ها را تشخیص داد، تا جایی که بعضی وقت‌ها از خودمان می‌پرسیم واقعاً با ازدحام این همه واژه لطیف و حسی چه باید کرد؟ اگر زمانی یکی از این واژه‌ها را برداریم و واژه دیگری بگذاریم چه اتفاقی می‌افتد؟ مثلاً در «جماران پر از شعر و گیلانک شد» چرا گیلانک؟ و اگر واژه مشابه دیگری را بگذاریم واقعاً به بار معنایی یا حسی آن لطمه می‌خورد؟ ایجاز، صنعتی است که شاعر به خوبی در این شعر

بند از این استفاده کرده است. اما لاقول، آثاری را برای نقد انتخاب کنند، که در حیطه دانش فنی آنان بگنجد. والسلام علی من اتبع الهدی ۷۷/۴/۱۶ - تهران محمد رضا سرشار (رهگذر) پانوش: ۱. چه اشکالی دارد که من ایشان را آقا خطاب کنم؟! قرار نیست که همه مثل هم باشند! ۲. به ایشان توصیه می‌کنم یک بار دیگر - و این بار با دقت بیشتر - آن مقاله را بخواند. گرامیان خواننده این سطور را نیز، چنانچه آن مقاله را نخوانده‌اند، به مطالعه آن، دعوت می‌کنم. ۳. در یکی از مقاله‌هایم راجع به نقد، به تفصیل، در مورد وجوب داشتن ساختار و سامان مند بودن نقد، مطالبی بیان داشته‌ام. می‌پردازد. زبان این شعر ساده و صمیمی است و خواننده را به راحتی می‌تواند به دنیای شاعر ببرد. این شعر را می‌توان به گونه‌ای حماسی دانست که در آن شاعر برای سنجش انتخاب کرده، غزل - صوری است و این امکان را به شاعر می‌دهد که حس و حال هر دو قالب را انتقال دهد. شاعر شعری را در بحر متقارب سروده؛ یعنی در وزن فعولن فعولن فعول (فعل)، این وزن معمولاً مناسب مثنوی‌های حماسی است، مثل شاهنامه. شاید بتوان به رغم همه حس‌های رمانتیک، این شعر را گونه‌ای حماسه دانست؛ واگویی‌های لطیف از حماسه‌ای بزرگ، نه فقط «فصلی پر از شعر و گیلانک» که شعر امروز نوجوان شعری است با سمت و سوی رمانتیک و حال و هوایی شدیداً احساسی و انتزاعی. از این رو با اولین نگاه می‌توان بسامد بالای برخی واژه‌ها را تشخیص داد، تا جایی که بعضی وقت‌ها از خودمان می‌پرسیم واقعاً با ازدحام این همه واژه لطیف و حسی چه باید کرد؟ اگر زمانی یکی از این واژه‌ها را برداریم و واژه دیگری بگذاریم چه اتفاقی می‌افتد؟ مثلاً در «جماران پر از شعر و گیلانک شد» چرا گیلانک؟ و اگر واژه مشابه دیگری را بگذاریم واقعاً به بار معنایی یا حسی آن لطمه می‌خورد؟ ایجاز، صنعتی است که شاعر به خوبی در این شعر